

جنبه‌های بلاغی در غزل‌های صائب

محمودولی مردانی *

دکتر رقیه رضایی **

دکتر حسام ضیائی ***

چکیده

صائب تبریزی از شعرای پرکار قرن یازدهم هجری و از بزرگترین شعرای سبک هندی است که لطافت و مختصات سبک هندی در شعر او بیشترین جلوه را دارد و زیبایی و غرابت شعر صائب ناشی از تازگی مضامین و طرفگی تجربیات و تصاویر شاعرانه اوست. او تصاویر شاعرانه را در خدمت القای عواطف، احساسات و اندیشه‌های خویش قرار داده است. وجود صنایع شعری فراوان در دیوان صائب و پیچیدگی اشعار وی، امری کاملاً مشهود است. او برای بیان عقاید و تجربیات خود، از صنایع خاصی در اشعارش بهره می‌گیرد که حاصل ذهن خلّاق شاعر و نتیجه سفرهایش به هندوستان است. صائب بر آن است تا مضامین مختلف را هر چه فشرده‌تر و در بیتی با بار معنایی بیشتر به خواننده ارائه دهد. با توجه به این که تأثیر برخی از جنبه‌های بلاغی در شعر صائب، نسبت به برخی دیگر بیشتر است، این تحقیق بر روی جنبه‌هایی است که با بسامد بالا، در شعر او تأثیرگذار بوده است.

واژه‌های کلیدی: سبک هندی، صائب تبریزی، ادبیت، زیبایی‌های بلاغی.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قائم‌شهر، قائم‌شهر، ایران.

Email: m.mardani@Quemiau.ac.ir

** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قائم‌شهر، قائم‌شهر، ایران. (نویسنده مسؤول)

*** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قائم‌شهر، قائم‌شهر، ایران.

مقدمه

بلاغت مجموعه شگردهایی است که متن ادبی را از سطح زبان فراتر می‌برد و به ادبیت می‌رساند. از آنجا که این شگردهای بلاغی «هم در آفرینش متن خلاق کارآمد هستند و هم به فرایند خوانش و تحلیل متن یاری می‌رسانند» شناسایی و تحلیل آن‌ها بسیار موثر و شایسته اعتناست.

یکی از عناصر اساسی شعر، به خصوص در سبک هندی، آرایه‌های به کار رفته در شعر این دوره است. چگونگی استفاده از آرایه‌ها و بسامد استفاده از آرایه‌های خاص در هر دوره با توجه به مضامین تشکیل‌دهنده شعر، متفاوت است. با توجه به مشکل پسندی شاعران این دوره، باید گفت یکی از عواملی که منجر به تعقید در شعر این دوره شده، تفاوت در استفاده از آرایه‌های لفظی و معنوی و بسامد آن‌ها نسبت به سبک‌های شعری دیگر است.

دیوان صائب مجموعه‌ای از مضامین غریب است که برای بیان آنها به استفاده از صنایع خاصی متوسل شده و زیربنای دیوان خود را با صنایعی چون تمثیل، تشبیه، استعاره، کنایه، تلمیح، تشبیه و دیگر صنایع پایه ریزی کرده است؛ البته در دیوان وی مضامین تکراری نیز فراوان دیده می‌شود، اما سعی شاعر بر آن بوده تا با شیوه خاص خود دوباره آن‌ها را بازسازی و در قالبی نو بیان کند. با مطالعه اشعار صائب و نظر به چگونگی شعرش در می‌یابیم که او نیز معتقد بوده که نباید شعر آنقدر درگیر صنایع لفظی و معنوی گردد که ارزش واقعی خود را از دست بدهد، بلکه هم لفظ و هم معنا باید در کنار هم و به بهترین شکل ممکن اندیشه شاعر را منتقل کنند، اما با توجه به اوضاع زمان او، به صورتی کاملاً ناخواسته مضامین نو در شعر این شاعر پیچیدگی ایجاد کرده و با آن که صائب شاعری متکلف در شعر سرایی نبوده، اما همواره پیچیدگی و غرابتی در شعرش دیده می‌شود.

«از خواص سبک صائب مضمون‌سازی و باریک اندیشی و نازک کاری است که آن هم درواقع از مشخصات سبک هندی است؛ دیگر به کار بردن صنایع و محسنات شعری نظیر ارسال المثل و استعمال مجاز و مراعات النظیر و آوردن امثال سایر در ضمن شعر است.» (رضا

عصر صفوی دوره خاصی است که غزل را به سمت مجموعه ای از مضامین و انواع مختلف صنایع لفظی و معنوی کشانده است. با توجه به فراوانی صنایع بدیعی در شعر عصر صفوی، یکی از مهم ترین عوامل برای شناخت هر چه بیشتر شکل و ساختار شعر و روشن تر شدن طرز فکر شاعران این عصر، بررسی و تحلیل صنایع، کیفیت و تأثیر آنها در شعر است. در این دوره «مشکل پسندی و گرایش به سوی پیچیده گویی، بدون تردید شاعر را به تلاش‌های سخت، برای دستیابی به معنا و مضمون تازه و بیگانه وادار می‌کند. معنایی که وقتی در شعر پیچیده شود به سادگی به ذهن مخاطب نیاید و اعجاب و شگفتی او را بر انگیزد. کوشش برای یافتن چنین مضامینی یکی از دغدغه‌های بزرگ شاعران سبک هندی است. شاید صائب بیش از هر شاعر دیگری به بیان این مسأله پرداخته و تلاش و زحمت خویش را برای دستیابی به معنی نازک و پیچیده وقف کرده است.» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۱۳۹)

پیشینه تحقیق

درباره صائب و زیبایی‌های بلاغی شعر وی کتاب‌ها و مقالات مختلف و پژوهش‌های متعددی انجام گرفته است اما درباره موضوع حاضر «جنبه‌های بلاغی در غزل‌های صائب» به کتاب یا مقاله ای برخورد نکردیم. باید گفت پژوهش‌هایی که تا کنون در مورد صائب و شعر وی انجام شده، با توجه به حجم بسیار اشعار وی همواره به صورت پراکنده بوده و معمولاً محققان به صورت جداگانه به جنبه‌های مختلف شعر صائب پرداخته‌اند؛ از جمله:

۱- دویست و یک غزل از صائب، شرح و تفسیر امیر بانوی کریمی (امیری فیروزکوهی).

۲- تحلیل غرابت در شعر صائب، نوشته محمود بدری، نشریه ادبستان.

نگاهی مختصر به جایگاه تشبیه و استعاره در دیوان صائب نوشته حبیب جدیدالاسلامی، کیهان فرهنگی.

با توجه به این پیچیدگی‌ها، نگارنده بر آن است تا با شرح و تحلیل صنایع لفظی و معنوی که عنصر اصلی سبک هندی است، درک این پیچیدگی‌ها را برای علاقه مندان به اشعار این

شاعر نامی آسان‌تر نماید. صائب شاعری است که همواره در مورد لفظ و معنا سخن گفته و ضمن اشاره به این دو عنصر مهم در شعر خود، به هنر نمایی‌های فراوان در این زمینه پرداخته است. بررسی و تحلیل شعر وی و مشخص کردن صنایع پر کاربرد و شناساندن ویژگی‌های اصلی اشعارش، نتیجه‌ای است که این پژوهش در بر خواهد داشت.

روش تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش به صورت تحلیلی - توصیفی می‌باشد. در این تحقیق، نگارنده پس از بررسی اشعار این شاعر بزرگ، درباره‌ی بارزترین عناصر بلاغی که در ابیات موجود است و چگونگی آنها، تحلیلی انجام داده است و به صورت اختصاصی به این صنایع و تأثیرات آنها در کلام شاعر می‌پردازد و برای خواننده مزیت‌ها و کاستی‌های این صنایع را آشکار می‌کند. در این تحقیق تمثیل، معادل اسلوب معادله قرار گرفته شده و عمده‌ی تحقیق و توجه، بر صنایع مهم و پر بسامد دیوان است.

بحث

با توجه به پیچیدگی زبان شعر صائب در مقایسه با زبان شعر امروز، و وجود صنایع بدیعی مختلف در شعر وی، بررسی شعر او امری ضروری است. زیرا وجود این پیچیدگی‌ها باعث بی‌توجهی به این شاعر، و ناشناخته ماندن و فراموش شدن شعر وی گردیده است. شناساندن جنبه‌های مختلف شعر صائب درک شعرش را برای دوستداران شعر و ادب آسان‌تر می‌کند. صائب تبریزی یکی از شعرای نامدار سبک هندی است که می‌توان گفت این سبک را به کمال رسانده است. شعر صائب نیز ویژگی تعقید و مشکل‌پسندی را داراست. از جمله ویژگی‌های بارز شعر سبک هندی که در اشعار صائب نمایان است، حالت تک بیتی یا افقی بودن اشعار وی است که به نوعی می‌خواهد مضامین مختلف را کاملاً فشرده در یک بیت به خواننده ارائه دهد و از آنجا که تنها راه این فشردگی استفاده از جنبه‌های ادبی برای مختصر

کردن لفظ است، درک مضمون شعر نیاز به اندکی مکث و تعمق بر معنی شعر دارد. کثرت مضامین در دیوان صائب آنقدر فراوان است که شاید نتوان تمام آنها را بر شمرد. با وجود مضمون سازی، بسیاری از زیبایی‌های بلاغی، مضامین و لغاتی که قبلاً شعرای دیگر به آن پرداخته‌اند را به نوعی دیگر و با اندکی پیچیدگی استفاده کرده است.

تمثیل

تمثیل نیز شیوه خاص صائب برای پیام‌های اخلاقی و تخیل پیچیده اوست. در مورد تمثیل‌های رایج در شعر صائب باید گفت که «شاعر اغلب میان دو امر، تقابل یا معادله‌ای برقرار می‌کند. این تقابل بعضاً بی ارتباط نحوی میان دو مصراع است و گاه ارتباط نحوی میان آن دو هست.» (انوری: ۱۳۶۹) البته در مواقعی که بین دو مصراع ارتباط نحوی وجود نداشته باشد، رابطه‌ای پنهانی و در واقع نوعی تشبیه پوشیده، رابطه را تبیین می‌کند.

یکی از دلایل عمده‌ای که موجب استفاده فراوان صائب از تمثیل‌ها و ارسال‌المثل‌ها در اشعارش شده، ارتباط عمیق و محکمی است که بین زبان شعر او و فرهنگ عامه وجود دارد. تمثیل بهترین شیوه برای صائب است تا با استفاده از آن مضامین مختلف و تازه خود را در ذهن خواننده استوار کند. از آنجا که اصل سبک هندی و شعر صائب بر تک بیتی است، تمثیل را باید مهم‌ترین رکن شعر او دانست.

در تک بیتی‌های تمثیلی، مصراع اول معمولاً یک پیام ذهنی است که در مصراع دوم به وسیله مثل گونه‌ای که در بیشتر مواقع شاعر آن را پدید می‌آورد، پیام مصراع اول برای خواننده کاملاً محسوس می‌شود. مصراع دوم از لحاظ دستوری، معمولاً به صورت مختلفی چون خبری، پرسشی، تعلیلی و یا امری بیان می‌شود. از آنجایی که در صنعت تمثیل شاعر در تشبیه چیزی به چیز دیگر از نمونه‌ها و مثل‌ها و داستان‌ها بهره می‌برد، تمثیل در اشعار صائب بیشتر با کنایه، تشبیه، تلمیح و استعاره همراه است.

- طمع مدار ز تن پروران ترانهٔ عشق
نوا کسی ز نی پر شکر نخواستنه است
(صائب، ۱۳۶۷، ج ۲، غزل ۱۷۴۳: ۷)
- در آتشم از محــــرمی آینهٔ تو
هر چند در خلد به رضوان نتوان بست
(همان، غزل ۲۱۷۵: ۶)
- خراب حالی من ترجمان عشق بس است
که زور سیل ز ویرانه می‌توان دانست
(همان، غزل ۱۷۸۸: ۳)
- می توان در شیر خالص، موی را بی پرده دیده
سینه صافان را اگر عیبی بود پوشیده نیست
(همان، غزل ۱۳۱۴: ۵)
- ز تن مــــلال ندارد روان دون همّت
که مرغ ریخته پر را قفس پریخانه است
(همان، غزل ۱۷۶۰: ۵)
- طاعت کند سرشک ندامت گناه را
ریزش سفید می‌کند ابره سیاه را
(همان، ج ۱، غزل ۷۳۵: ۱)
- وقت بسیار عزیزست، گرامی دارش
به زر قلب مده یوسف کنعانی را
(همان، غزل ۵۵۸: ۱۶)
- غم مردن نبود جانِ غم اندوخته را
نیست از برق خطر مزرعهٔ سوخته را
(همان، غزل ۵۴۹: ۱)
- مکن ز خلوت آغوش ما تهی پهلوی
که مه تمام شود در حصار هالهٔ ما
(همان، غزل ۶۵۹: ۷)
- ز داغ سینهٔ پر تیــــر من گلستان است
ز چشم شیر، نیستان من چراغان است
(همان، ج ۲، غزل ۱۷۱۹: ۱)

ز شعـرهای ترم گرم این چنین مگذر که آب خضر نهان در شب سیاه من است

(همان، غزل ۱۷۳۲: ۳)

به ما که مـردم آزاده ایم طعنه مزن که سنگ بر شجر بی ثمر نیامده است

(همان، غزل ۱۷۵۸: ۱۱)

اگر ز عشق دلت آب شد مشو نومید که از گذار شود شیشه شکسته درست

(همان، غزل ۱۷۸۲: ۳)

— استعاره

«یکی دیگر از ترفندهای شاعرانه که سخنور، به یاری آن می‌کوشد تا سخن خویش را، هر چه بیش، در ذهن سخن دوست جای گیر گرداند، استعاره است. استعاره دامی است تنگ‌تر و نهان‌تر از تشبیه که سخنور در برابر خواننده یا شنونده خود در می‌گسترده؛ از این روی، پروردگی هنری و ارزش زیبا شناسی آن از تشبیه فزون‌تر است؛ زیرا سخن دوست را بیشتر به شگفتی درمی آورد؛ و به درنگ در سخن برمی‌انگیزد. بدین سان، سخنور بر پیوند و آمیختگی ذهن سخن دوست با سخن در خواهد افزود؛ و او را بیشتر، در آفرینش هنری با خود دمساز و هنباز خواهد کرد. پس، استعاره با کارآیی و ماندگاری فزونی در یاد او جای خواهد گرفت؛ و سخنور به آرمان هنری خویش، که پیوند ژرفتر و پایاتر خواننده یا شنونده است با سخن، نزدیکتر خواهد شد.» (کزآزی، ۱۳۶۸: ۹۴)

استفاده از یک عنصر به دلیل رابطه همانندی قوی، به جای عنصر دیگر، از جمله فنونی است که از دیر باز مورد توجه شاعران بوده و در تصویرسازی‌های زیبا آنها را یاری کرده است. استعاره مصرّحه، از جمله صنایعی است که در دیوان صائب به وفور یافت می‌شود و البته باید گفت که شاعر بیشتر به شیوهٔ قدما رفته و حتی بیشتر آنها از نوع تکراری می‌باشد. کلماتی چون عقیق، نرگس، لالهٔ سیراب و دیگر مواردی که در دوران گذشته مطرح بوده است.

استعارهٔ مکنیه از دیگر استعاراتی است که در دیوان صائب موجود است و نوع اضافهٔ استعاری آن بیشتر به چشم می‌خورد. تخیل شاعر نسبت به این نوع استعاره خلاق‌تر است و این

صنعت از جمله عواملی است که با همراه آوردن صنعت تشخیص موجب حرکت و پویایی در اشعار وی می‌شود.

با توجه به تخیل قدرتمند صائب، در یافتن وجه شبه‌های دور، میان عناصر مختلف، استعاره را نیز باید جزء مهم‌ترین صنایع موجود در دیوان وی شمرد. وی برای بیان پوشیده و ایجاد پیچیدگی و خلاقیت در اشعارش از این صنعت به اشکال گوناگون استفاده کرده است. وی شاعری است که همواره بین دنیای ذهنی خود و جهان بیرون باشیوه‌های مختلف ارتباط برقرار می‌کند و احساسات درونی اش را با یافتن تشابهات دور و نزدیک، به مخاطب می‌شناساند.

— استعاره مصرحه

صائب ز لب گوهر شهوار نریزد چندی چو صدف تا نکنی مهر، دهان را

(صائب، ج ۱، غزل ۸۰۹: ۱۱)

گوهر استعاره از کلام شاعر است.

در آینه ماست عیان راز دو عالم هر چند ز حیرت زدگانیم جهان را

(همان، غزل ۸۱۱: ۱۱)

آینه استعاره از دل شاعر است.

یک بار براین نه چمن سبز گذشتی سر در پی بوی تو نهادند چمنها

(همان، غزل ۸۲۷: ۲)

نه چمن سبز استعاره از نه فلک است.

صبح قیامتش بود پرده خواب در نظر هر که به خواب بیند آن نرگس فتنه زای را

(همان، غزل ۸۵۱: ۸)

نرگس استعاره از چشم معشوق است.

به آبداری لعل تو چشم بد مرساد! که از نظاره او تشنه می‌شود سیراب

(همان، غزل ۹۰۰: ۴)

لعل استعاره از لب معشوق است.

گشته ایم از جستجوی بحر سر تا پای چشم گرچه در آغوش دریاییم ما همچون حباب

(همان، غزل ۸۷۲: ۵)

بحر استعاره از خداوند متعال است.

مهریز رنگ اقامت درین رباط دو در که وقت کوچ رسیده است نانشسته درست

(همان، ج ۲، غزل ۱۷۸۲: ۹)

رباط دو در استعاره از دنیا و عالم مادی و ناپایدار است.

خوشم به بی سر و پای، که خانه بر دوشی مرا ز هر دو سرا بی نیاز ساخته است

(همان، غزل ۱۷۴۱: ۵)

دو سرا استعاره از دنیا و آخرت است.

ز گوشه‌گیری خال لب تو معلوم است که آن بلای سیه در کمین هوش من است

(همان، غزل ۱۷۲۸: ۷)

بلای سیاه استعاره از خال معشوق است.

نیست صحرای علایق جای آرام و قرار دامن افشان زین ره پر خار می‌باید گذشت

(همان، غزل ۱۳۵۲: ۴)

ره پر خار استعاره از عالم مادی است.

یک دل آسوده نتوان یافت در این نُه صد در محیط آفرینش گوهر سنجیده نیست

(همان، غزل ۱۳۱۴: ۲)

نُه صدف استعاره از نُه فلک است. گوهر سنجیده استعاره از دل پاک است.

گر دل روشن به دست افتد درین ظلمت سرا گرم چون خورشید عالم تاب می‌باید گذشت

(همان، ۱۳۵۰: ۱۱)

ظلمت سرا استعاره از عالم مادی و دنیاست.

آیینیه را سیاه کند با غبار بحث گو آسمان مکن به من خاکسار بحث

(همان، غزل ۲۲۶۶: ۱)

آیینیه استعاره از دل شاعر است.

از گُرد کینه صاف بود آبگینه‌ام ناف مرا به مهر بریدند همچو صبح

(همان، غزل ۲۳۰۱: ۴)

آبگینه استعاره از دل شاعر است.

در سخن لعلش قیامت می‌کند این نمکدان پر ز شور محشر است

(همان، غزل ۲۲۴۵: ۸)

لعل استعاره از لب معشوق و نمکدان استعاره از دهان است.

به خاموشی توان شد کامیاب از صحبت گوهر نفس در دل گره کن همچو غواصان درین دریا

(همان، ج ۱، غزل ۴۷۳: ۵)

گوهر استعاره از انسان فرزانه و داناست.

ز آتش دل من دست نگره دارید که داغ می‌کند این لاله سنگ خارا را

(همان، غزل ۵۸۳: ۵)

لاله استعاره از دل شاعر است.

— استعارهٔ مکنیه

— بال همّت

به بال همّت گــــردون نورد من بنگر به این مبین که مرا رخت در گل افتاده است

(همان، ج ۲، غزل ۱۷۴۸: ۳)

— نبض شاخ

چــــرا بلبل به خاک و خون نغلطد؟ که نبض شاخ گل در دست خار است

(همان، غزل ۲۲۳۸: ۶)

— دامن دنیا

دامن ریگ روان را خار نتواند گرفت دست خالی مانده هر کس دامن دنیا گرفت

(همان، غزل ۱۳۷۷: ۵)

— پیشانی عفو

پیشانی عفو ترا پر چین نسازد جرم ما آینه کی بر هم خورد از زشتی تمثال‌ها؟

(همان، ج ۱، غزل ۵۴۳: ۳)

— دامن شب

مدار از دامن شب دست وقت عرض مطلب ما که باشــــد بادبان کشتی دل دامن شب‌ها

(همان، غزل ۴۶۱: ۱)

غلو

از جمله صنایع دیگری که صائب از آن استفاده کرده، غلو است. وی گاهی برای برانگیختن مخاطب خود مطلبی را چنان کوچک می‌کند که شخص را در حیرت فرو می‌برد و گاهی نیز از کاه چنان کوهی می‌سازد که این عمل او خود عاملی برای پایداری مطلب در ذهن خواننده می‌گردد. وی سعی داشته دیدی متفاوت نسبت به عالم بیرون ارائه دهد. تلاش وی بر آن بوده

تا تحولی در نگرش قبلی شعر ایجاد کند و پیام آور طرز نو باشد. البته از دیگر عواملی که شاید غلو را جزء شعر صائب کرده است، می‌تواند مداحی‌های وی نیز باشد. زیرا صائب یک شاعر درباری بوده که می‌بایست برای تأثیرگذاری کلام خود و ایجاد حس فخر و مباحات در امرا از این صنعت بهره‌برد تا شعرش مورد پسند طبع شاهان مغرور و دیرپسند واقع شود.

این شکوهی که به رخسار تو داده است خدا بیم آن است کند شق چو قمــــر آینه را

(همان، غزل ۵۵۴: ۴)

اگرچه گریه من کوه را بیابان کرد نمود کوه غمم کوهسار، صحرا را

(همان، غزل ۵۸۵: ۱۱)

رُفتم از راه دل خس و خار گناه را کردم به آه همچو کف دست راه را

(همان، غزل ۷۳۶: ۱)

چون آفتاب شهره آفاق می‌شود در هر ستاره ای که نظر می‌کنیم ما

(همان، غزل ۷۸۱: ۱۴)

به صد افسانه عمر ابد کوتاه نمی‌گردد مگر از زلف او دارد شب هجران درازی را

(همان، غزل ۴۳۹: ۵)

خون به جای آب از سرچشمه‌ها گردد روان کوه بردارد اگر درد من بیچاره را

(همان، غزل ۲۱۴: ۲)

سپهر سبزه خوابیده ای است در قدمش به عمر خضر چه نسبت قد بلند ترا؟

(همان، غزل ۵۹۴: ۳)

از سایه ام اگرچه به دولت رسند خلق یک مشت استخوان نبود چون هما مرا

(همان، غزل ۷۱۹: ۱۲)

شُد ز اشک آتشینم خانه‌گردون سیاه دود جای گرد می‌خیزد چو سیلاب آتش است

(همان، ج ۲، غزل ۱۰۰۹: ۱۲)

گفتم از حال دگر پر خون کنم حرفی رقم تا قلم برداشتم یک نیزه خون از سر گذشت

(همان، غزل ۱۳۵۳: ۷)

هنوز می‌چکد از چهره‌تو آب حیات هنوز سرو قدت در هوای خویشتن است

(همان، غزل ۱۷۲۶: ۲)

به خون چو لاله کشد صد هزار پرده‌گوش ترانه‌ای که نهان در لب خموش من است

(همان، غزل ۱۷۲۸: ۴)

تلمیح

تلمیح، دیگر عنصر سازنده اشعار این شاعر با تجربه است. مطالعه تلمیحات شعر وی، این مطلب را روشن می‌سازد که او از تلمیحات شعرای پیشین تأثیر پذیرفته است. صائب از تلمیح معمولاً به دو شکل استفاده می‌کند. یکی مشبّه به‌های مرکب که تمثیل را در شعر پدید می‌آورد و دیگری به صورت مشبّه به‌های مفرد که همواره نوعی اغراق را با خود دارد. وی از این شیوه برای روشن‌تر شدن مشبّه در تشبیهاتش استفاده می‌کند.

صائب همچون حافظ از خضر و اسکندر و یوسف گمگشته سخن می‌گوید؛ از آب حیات سخن به میان می‌آورد و یادی از بیت الاحزان یعقوب می‌کند. شعر وی از این جنبه نوآوری ندارد و چیزی جز تکرار تلمیحات گذشتگان نیست. اما از آنجایی که ذهن او لبریز از نظریه‌های متفاوت و نامحسوس است، برای محسوس کردن آن چاره‌ای نمی‌بیند جز این که از عوامل مختلف بهره‌برد که یکی از آنها تلمیح است به خصوص تلمیحاتی که عوام با آن

آشنا هستند و تا آن قرن با روح و ذهن مردم عجین شده‌اند.

عشق هیبهات است در خلوت شود غافل ز حسن نیست در زندان زلیخا از مه کنعان جدا
(همان، ج ۱، غزل ۱۰: ۸)

لفظ می‌سازد جهان بر معنی روشن سیاه یوسف سیمین بدن در پیره‌ن باشد چرا
(همان، غزل ۳۵: ۲)

رتبه افکار صائب را چه می‌داند حسود؟ بهره ای از حسن یوسف نیست چشم کور را
(همان، غزل ۶۱: ۷)

کاسه زانوست جام جم دل آگاه را یوسف از روی زمین خوشتر شمارد چاه را
(همان، غزل ۱۹۴: ۱)

در دل روشن ندارد ره تمنای بهشت نقش یوسف می‌کند مغشوش لوح ساده را
(همان، غزل ۲۰۲: ۴)

ندارد شکوه از اوضاع مردم دیده حق بین به یوسف می‌توان بخشید جرم کاروانی را
(همان، غزل ۴۴۴: ۸)

خضر از دامن یک عمر ابد دست نداشت کیست از دست دهد زلف دلارای ترا؟
(همان، غزل ۴۹۸: ۳)

فقر بیقدر کند سلطنت عالم را هوس ملک نباشد پسر ادهم را
(همان، غزل ۵۱۲: ۱)

نیست دلگیری ز دنیا بنده تسلیم را آتش نمرود گلزاریست ابراهیم را
(همان، غزل ۱۱۶: ۱)

عزیزان نیستند از پردهٔ اسباب مستغنی ز بوی پیرهن یعقوب پیمبر شود بینا

(همان، غزل ۴۵۸: ۷)

کنایه

کنایه یکی دیگر از صنایع پرکاربرد در دیوان صائب است، «بسیاری از معانی را اگر با منطق عادی گفتار ادا کنیم لذت بخش نیست و گاه مستهجن و زشت می‌نماید یا از رهگذر کنایه می‌توان به اسلوبی دلکش و مؤثر بیان کرد و جای بسیاری از تعبیرات و کلمات زشت و حرام را از راه کنایه به کلمات و تعبیراتی داد که خواننده از شنیدن آنها هیچ گونه امتناعی نداشته باشد و شاید سهم عمده در استعمال کنایات در همین حوزهٔ مفاهیمی باشد که بیان مستقیم عادی آنها مایهٔ تنفر خاطر است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۲ - ۱۴۱)

از آنجایی که صائب به زبان مردم کوچه و بازار شعر گفته، از زبان محاوره ای مردم عامه و از تعبیرات و اصطلاحات مردم کوچه و بازار و قهوه خانه‌ها نیز در شعرش بهره می‌جسته که این مسأله خود عاملی است که منجر به استفاده از کنایه در شعر وی شده است. از طرفی چون صائب به غریب‌گویی نیز علاقه ویژه‌ای داشته، استفاده از کنایه برای ایجاد پوشیدگی در کلام، یکی دیگر از راه‌هایی بوده که شعرش را به مضامین غریب هر چه نزدیک‌تر کند. بسامد این صنعت در ادیوان وی بالاست و نسبت به دوره‌های قبل افزایش فراوان یافته است.

- پا در رکاب بودن کنایه از آماده و مهیا بودن

قامت خم زندگی را می‌کند پا در رکاب می‌گذارد پل در آتش نعل این سیلاب را

(صائب، ج ۱، غزل ۱۲: ۴)

تا مهش در هالهٔ خط رفت، شد پا در رکاب

باعث آوارگی گسردد کمر گلدسته را

(همان، غزل ۱۹۶: ۶)

دوران عمر ما نبود پای در رکاب دایم چو نام اهل کرم زنده ایم ما

(همان، غزل ۱۲: ۴)

اگرچه حسن تو از خط شده است پا به رکاب سبک عنانی زلفت به جای خویشتن است

(همان، ج ۲، غزل ۱۷۲۶: ۳)

ز جوش عشق شود با قوام، شیرۀ جانها ز عقل پا به رکاب سفر شوند روانها

(همان، ج ۱، غزل ۸۴۰: ۱)

– آستین افشانی کنایه از رقص کردن، ترک کردن، انکار نمودن، انعام و بخشش کردن

گرچه می‌دارد خطر از آستین دایم چراغ ز آستین افشانی او شمع دلها را ضیاست

(همان، ج ۲، غزل ۹۳۵: ۱۲)

خرقه پوشی، بر دو عالم آستین افشاندن است چون گدایان رقعۀ حاجت مکن هر پینه را

(همان، ج ۱، غزل ۲۳۱: ۸)

– نعل در آتش داشتن کنایه از بی قرار و مضطرب

نعل من چون آب از هر موجه ای در آتش است در ریاض آفرینش سر و بالایی کجاست؟

(همان، ج ۲، غزل ۹۹۴: ۲)

جهان چون کاروان ریگ دارد نعل در آتش مکن چون غافلان ریگ روان را تکیه گاه اینجا

(همان، ج ۱، غزل ۳۱۸: ۹)

ای در آتش از گل روی تو نعل لاله‌ها ماه رخسار تو از حلقۀ خط هاله ما

(همان، غزل ۷۳۸: ۸)

با قدّ خم عمر اقامت طمع مدار در آتش است نعل، کمان کشیده را

(همان، غزل ۷۳۸: ۸)

– پشت بر کوه داشتن کنایه از کمال قدرت و استظهار به چیزی

پشت ما باشد ز سنگ کودکان بر کوه قاف نیست صحرایی چو مجنون عشق خوش بنیاد ما

(همان، غزل ۲۴۴: ۶)

ز رطل‌های گران است پشت من بر کوه ز محتسب کند اندیشه سنگ هر که کم است

(همان، ج ۲، غزل ۱۷۱۴: ۵)

– دست شستن از چیزی کنایه از ترک کردن آن چیز

دست از هوا بشوی که ترک هوای پوچ در یک نفس رساند به دریا حباب را

(همان، ج ۱، غزل ۶۸۱: ۶)

دست از جهان بشوی که اطفال حادثات فشانده‌اند میوه این شاخ پست را

(همان، غزل ۶۸۴: ۳)

دست از طمع بشوی که در آستین بود پیرایه قبول، دعای برهنه را

(همان، غزل ۷۴۸: ۹)

نیست پروای فنای خود دل وارسته را تیغ خضر راه باشد دست از جان شسته را

(همان، غزل ۱۹۶: ۱)

– دامن بر کمر بستن کنایه از آماده و مهیا شدن

اگر اشک پشیمانی نبندد بر کمر دامن که پاک از روی مجرم می‌کند گرد خجالت را؟

(همان، غزل ۳۵۴: ۳)

به دامنی که درین راه بر کمر بندی غنی ز راحله و زاد می‌کنیم ترا

(همان، غزل ۵۹۶: ۳)

– انگشت به حرف کسی گذاشتن کنایه از عیب جوئی کردن

کسی که بر سخن اهل حق نهد انگشت — برهنه بر دم شمشیر می‌زند خود را

(همان، غزل ۵۹۸: ۳)

انگشت به هیچ حرف نگذارد از درد سخن کسی که آگاه است

(همان، ج ۲، غزل ۲۲۵۵: ۷)

– دست دست کسی بودن کنایه از غلبه و تسلط بر کسی داشتن

به دستی چون حنا بیعت کند هر شب توانایی کنون

چون دست دست دوست توست بند از پای ما بگشا

(همان، ج ۱، غزل ۴۵۲: ۶)

– پشت دست خود گزیدن کنایه از ندامت و پشیمانی

نخورد اینجا ز غفلت هر که روی دست از دنیا نخواهد از ندامت پشت دست خود گزید آنجا

(همان، غزل ۳۱۰: ۶)

– از جا بردن کنایه از مضطرب و غضبناک کردن، بی تاب و بی قرار کردن.

نه بوی گل، نه رنگ لاله از جا می‌برد ما را به گلشن لذت — ترک تماشا می‌برد ما را

(همان، غزل ۳۳۷: ۱)

– پشت سر خاراندن کنایه از بهانه آوردن و درنگ کردن

ز طعن اهل ملامت چه پشت سر خاریم؟ کنون که سنگ ملامت پناه ما شده است

(همان، ج ۲، غزل ۱۷۵۶: ۳)

– لب گزیدن کنایه از حسرت و پشیمانی

آب حیوان ز نند آب در میخانه ما می‌گزد خضر لب از حسرت پیمانه ما

(همان، ج ۱، غزل ۵۶۵: ۱)

– دستگیری کردن کنایه از امداد و اعانت کردن

چون سبو تا هست نم از زندگی در پیکرت دستگیری کن می‌آشامان عاشق باده را

(همان، غزل ۲۰۰: ۲)

– دامن افشاندن کنایه از خویشتن را دور داشتن، ترک خوردن

آه بی اختیار از سر درد دامن افشاندن است دلها را

(همان، غزل ۸۴۷: ۲)

– دست در بغل داشتن کنایه از امساک

بست طوق بندگی راه نفس بر قمریان دست کی در بغل ز امساک باشد سرو را؟

(همان، غزل ۱۹۰: ۹)

– دست روی دست گذاشتن کنایه از معطل و بیکار بودن

دست خود را چون صدف بر روی هم نگذاشتیم تا نشد گنجینه گوه‌ر کف افسوس ما

(همان، غزل ۲۵۴: ۴)

– بر طاق نهادن کنایه از ترک کردن، فراموش کردن

چون آمدی به کوی خرابات بی طلب بر طاق نه صلاح و فرود آور شیشه را

(همان، غزل ۷۴۳: ۷)

– دندان به لب فشردن کنایه از تحمل کردن، صبر کردن

دندان به لب فشار کزان لعل آتشین روزی بریده می‌شود از گاز بوسه را

(همان، غزل ۷۴۱: ۱۰)

– دندان بر سر دندان گذاشتن کنایه از تحمل کردن ناملایمات

دهند از گوهرش چشم آب مردم چون صدف صائب

گذازد هر که دندان بر سر دندان درین دریا

(همان، غزل ۴۷۳: ۱۱)

– به ناخن گردن خود را خاریدن کنایه از بهانه و درنگ کردن

گره تا می‌توان باز کرد از کار محتاجان چو بیکاران به ناخن گردن خود را مخار اینجا

(همان، غزل ۳۱۵: ۳)

– نقش کسی را به تیر زدن کنایه از کمال بغض و عداوت

همان که نقش مرا می‌زند به تیر از دور به هر طرف که روم در مقابل است مرا

(همان، غزل ۶۱۰: ۹)

– باد در دست کنایه از مسرف

نیست پروای سر خود باد دست عشق را خنده بر طوفان زند از کاسه و ارون حباب

(همان، غزل ۸۷۱: ۴)

– باد پیمایی کنایه از کار بی فایده کردن

در آن مقام که حیرت دلیل دانایی است نفس شمرده زدن نیز بادپیمایی است.

(همان، ج ۲، غزل ۱۷۷۸: ۱)

– تردامن کنایه از فاسق و گناهکار

می‌شوم چون شب‌نم گل آب از تردامنی چون از آن پاکیزه دامن یاد می‌آید مرا

(همان، ج ۱، غزل ۱۴۵: ۳)

می‌توان دل را مصفاً کرد با تردامنی گر کند آینه را بی زنگ، روشن‌گر در آب

(همان، غزل ۸۶۷: ۶)

چون شرر نیست مرا کار به هر تردامنی صحبت سوختگان باغ و بیمارست مرا

(همان، غزل ۵۱۵: ۶)

– سیه کاسه کنایه از بخیل

شد بی صفا ز خاک سیه کاسه آب ما آخر به رنگ ظرف برآمد شراب ما

(همان، غزل ۷۵۲: ۱)

– پاکدامن کنایه از عقیف و پارسا

در عهد پاکدامنی او، دل خودست گر زان دهان تنگ، غذایی است بوسه را

(همان، غزل ۷۴۰: ۱)

– جگردار کنایه از دلیر و بی باک

ناخن فولاد دارم در گشاد کارها بوی خون صاحب جگر چون بیشتر سازد مرا

(همان، غزل ۱۲۴: ۶)

– تنگ چشم کنایه از شخص بخیل و حریص

امید بوسه ازان لب ز تنگ چشمی ماست شـرر ز آتش یاقوت برنیامده است

(همان، ج ۲، غزل ۱۷۵۸: ۶)

تشخیص یا شخصیت‌انگاری

صائب در استفاده از صنعت تشخیص به نوعی نوآوری کرده است؛ زیرا وی حتی معانی انتزاعی را نیز جان می‌بخشد و این نمونه تشخیص در شعر دیگر شعرا کمتر به چشم می‌خورد. شعرا معمولاً به اشیاء بی جان، جان می‌بخشند اما در شعر صائب حتی اعمال و حرکات و احساسات نیز جان دارند و این نوع ابداع را باید مختص به این شاعر فرهیخته دانست. «یکی از زیباترین گونه‌های صور خیال در شعر تصرفی است که ذهن شاعر در اشیاء و در عناصر بی جان طبیعت می‌کند و از رهگذر نیروی تخیل خویش بدان حرکت و جنبش می‌بخشد و در نتیجه هنگامی که از دریچه او به طبیعت و اشیاء می‌نگریم، همه چیز در برابر ما سرشار از زندگی و حرکت و حیات است....» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۱۴۹) تشخیص را باید جزء صنایع اصلی شعر صائب دانست. توانایی شاعران در استفاده از این صنعت متفاوت است. با توجه به تک بیتی بودن سبک شاعر، صور خیال در شعر وی به وفور یافت می‌شود. تشخیص از جمله صناعی است که صائب با آن به تصاویر شعری می‌افزاید. وی در به کار بردن تشخیص شاعری ماهر است، واز جمله نوآوری‌های وی در صنعت جان بخشی این است که علاوه بر عناصر طبیعت، برای حالات انسانی نیز تحرک و پویایی قائل است.

- سیماب ریختن شبنم در گوش گل

می‌توان صد نامه انشا کرد از راه نگاه شبنم بیدرد اگر در گوش گل سیماب ریخت

(همان، ج ۲، غزل ۹۲۸: ۳)

- آب شدن گل از حیا

تا نگاهش بر عذار لاله رنگ او فتاد

آب شد گل از حیا، زان گوشه دستار ریخت

(همان، غزل ۹۲۹: ۱۱)

– رفتن غم به هر جا

گرد غربت کندش زنده نهان در ته خاک غم به هر جا که رود از دل غم دیده ما

(همان، ج ۱، غزل ۵۶۱: ۳)

– پای نسیم صبا

ز زلف او خبر دل که آورد صائب؟ چنین که پای نسیم صباست بند آنجا

(همان، غزل ۵۷۶: ۸)

– خوشه چین بودن مشک

ای خوشه چین سنبل زلف تو مشک ناب شبنم گدای گلشن حسن تو آفتاب

(همان، غزل ۹۱۴: ۱)

تناسب

تناسب یکی دیگر از صنایع بدیعی است که پدید آورنده صنایع دیگری چون تلمیح و تضاد می‌باشد. این صنعت از صنایع اصلی دیوان صائب است و با توجه به بیت محوری در شعر سبک هندی، شعر صائب به دلیل استفاده از تمثیل‌های مختلف، شاعر معمولاً بیشترین تناسب را در بیت یا مصرع به کار برده است. آنچه در شعر صائب بارز است، همواره در یک مصراع حداقل بین دو عنصر تناسب برقرار است.

شعر صائب سرشار از مثل‌ها و تلمیحاتی است که با صنعت تناسب گره خورده است. باید

گفت که تناسبات دیوان صائب معمولاً از نوع تلمیحی و تکراری است و علاوه بر این از تناسبات رایج چون می، پیاله، شراب، مطرب، ساقی، میکده و خمخانه فراوان استفاده کرده است. از جمله صنایع شعر صائب که نتیجه تناسب است، ایهام تناسب بوده که در شعر او به نمونه‌های زیبایی از آن برمی‌خوریم.

«تناسب از مختصات مهم شعر حافظ است و هر چه بیشتر در کلمات او دقت شود تناسبات بیشتری کشف می‌شود. به عبارت دیگر کلمات در شعر او با رشته‌های متعددی به یکدیگر بسته شده‌اند.» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۱۶)

با توجه به تأثیر پذیری صائب از حافظ باید گفت با مشاهده تناسبات تلمیحی صائب پیوند بسیار عمیقی را می‌توان بین نمونه‌های شعر حافظ و صائب تبریزی دریافت کرد. این تعریف، یعنی جزء یک کل بودن اجزاء مختلف، در مورد اغلب ابیات این شاعر صادق است که در ذیل مطلب به نمونه‌هایی از آن می‌پردازیم.

– تناسبات تلمیحی و تکراری

نیست صائب چاه و زندان بر دل من ناگوار همچو یوسف می‌فراید عزت از خواری مرا

(صائب، ج ۱: غزل ۱۸۲: ۱۱)

– چاه، زندان، یوسف

ز آب زندگی آینه هم زنگار می‌گیرد بود ظلمت نصیب از چشمه حیوان سکندر را

(همان، غزل ۳۶۶: ۶)

– آب زندگی، ظلمت، چشمه حیوان، سکندر

به زور عشق ازین زندان ظلمانی توان رستن که جز رستم برون می‌آرد از چاه بیژن را؟

(همان، غزل ۴۱۹: ۵)

- رستم، بیژن، چاه

بر گل رخسار او آن خال دلکش را ببین بر کف دست سلیمان گر ندیدی مور را

(همان، غزل ۶۳: ۳)

حس آمیزی

حس آمیزی از دیگر ویژگی‌های شعر وی است. با توجه به این که شاعر سبک هندی یک شاعر پر احساس و نازک اندیش است، باید گفت حس آمیزی از ویژگی‌های مهم شعر این سبک است؛ زیرا این احساس شاعر است که شعر پر سوز و گداز و عاشقانه را پایه گذاری می‌کند، البته استفاده از حس آمیزی در شعر شاعران سبک هندی در دوره‌های مختلف متفاوت است، حس آمیزی در شعر بیدل است که به اوج خود می‌رسد و صائب آن را به گونه ای متعادل در شعر رنگین خود جای می‌دهد.

- چشم شور

سازگاری نیست با مرهم ز بی دردی مرا می‌کنم پنهان ز چشم شور، داغ خویش را

(همان، غزل ۸۴: ۳)

- حیات تلخ

قطع امید از حیات تلخ بر من مشکل است وای بر آن کسی که گردد از شکر زاری جدا

(همان، غزل ۱۱: ۹)

تشبیه

«آن است که چیزی را به چیزی در صفتی مانند کنند.» (همایی، ۱۳۶۷: ۲۲۷) تشبیهات دیوان صائب را باید متفاوت با سبک‌های دیگر دانست. زیرا وی همواره سعی دارد تا دنیای درونی خود را با تشبیه به امور محسوس، برای مخاطب خود روشن کند. وی با این نوع تشبیهات معقول به

محسوس می‌خواهد وجه شبه مورد نظر را که دریافتش بدون مشبّه به اندکی دشوار است، عینی کند. البته این بدان معنا نیست که از دیگر انواع تشبیه در شعرش بهره نبرده است.

تشبیه عاملی مؤثر، برای نقاشی در شعر و کلام است. این صنعت در شعر خیال انگیز صائب، نقش مهمی را داراست. موجز بودن تشبیه، از ویژگی‌های عمده شعر صائب است. بدین صورت که آنچه را که قصد دارد به مخاطب ارائه دهد، در یک بیت به مختصرترین شکل ممکن بیان می‌کند. همین اختصار در تشبیه، موجب پیچیدگی‌هایی در شعر وی شده است، زیرا برای دریافت تصویر مورد نظر، باید در لابه لای صنایع لفظی و معنوی مختلف، به مقصود وی دست یافت. هر چند تشبیهات صائب پیچیده‌اند اما تعمق در ابیاتش، و دریافت آنچه که وی در نظر داشته، قدرت تخیل و شبیه‌سازی وی را به خواننده نشان می‌دهد.

تشبیهات در دیوان صائب انواع مختلفی دارد که وی با توجه به مضمون خود، از هر کدام استفاده لازم را کرده است. تشبیهات پر کاربرد در دیوان وی بیشتر به صورت مرکب به مرکب و همچنین مفرد به مفرد است که به صورت اضافه تشبیهی در دیوانش نمود پیدا می‌کند. البته تشبیهات مفرد به مرکب و مرکب به مفرد نیز در اشعار وی دیده می‌شود، اما بسامد آنها نسبت به تشبیهات نامبرده کمتر است.

تشبیه از جمله صنایعی است که از سرآغاز ادب فارسی مورد توجه شاعران و نویسندگان بوده و هنوز هم برای بیان احساسات و عواطف مهمترین رکن هر شعر است. این صنعت را باید از جمله فنونی دانست که پایه و اساس صنایع دیگر قرار می‌گیرد و زیبایی‌های دیگری را نیز در شعر پدید می‌آورد.

– تشبیه مفرد به مفرد

مانند لاله سوخته نانی است روزیم آن هم فلک به خون جگر می‌دهد مرا

(صائب، ج ۱، غزل ۷۲۳: ۵)

مشبه: شاعر مشبه به: نان وجه شبه: داشتن نان سوخته برای روزی

چه غم ز آتش سوزنده چون خلیل مرا؟ که عشق او ز بلاها بود کفیل مرا

(همان، غزل ۶۲۶: ۲)

مشبه: شاعر مشبه به: خلیل وجه شبه: نداشتن غم از سوختن

گر نبینم به خلوت رخ چون ماه تو را کسی از ما نگرفته است سر راه تو را

(همان، غزل ۴۹۷: ۱)

مشبه: رخ مشبه به: ماه وجه شبه: زیبایی

هر که دیوانه آن زلف چو زنجیر شود چرخ در گوش کشد حلقه زنجیرش را

(همان، غزل ۵۰۹: ۲)

مشبه: زلف مشبه به: زنجیر وجه شبه: حلقه حلقه بودن

صد بار تا ز پوست نیایی برون چو مار چشم تو بی حجاب نیفتد به روی گنج

(همان، ج ۲، غزل ۲۲۷۴: ۲)

مشبه: تو (ضمیر مستتر در فعل) مشبه به: مار وجه شبه: از پوست در آمدن

سینه ام از خاکمال گرد کین بی نور نیست در صفا سر حلقه نیکان و پاکانم چو صبح

(همان، غزل ۲۲۸۴: ۲)

مشبه: شاعر مشبه به: صبح وجه شبه: صفا

چون هدف، گردن امید برافراخته ام تا چو مژگان به نظر جای دهم تیرش را

(همان، ج ۱، ۵: ۵۰۹)

مشبه: شاعر مشبه به: هدف وجه شبه: گردن برافراختن

مشبه: تیر مشبه به: مژگان وجه شبه: به هدف نشستن

نظر به نعمت الوان روزگارم نیست چو شمع، توشه من جسم ناتوان من است

(همان، ج ۲، غزل ۱۷۳۱: ۱۳)

مشبه: شاعر مشبه به: شمع وجه شبه: داشتن جسمی ناتوان به عنوان توشه

در بحر و برّ عالم شبها دلیل گردد چشمی که شد چو انجم محو نظاره صبح

(همان، ج ۲، غزل ۲۳۰۵: ۶)

مشبه: چشم مشبه به: انجم وجه شبهه: محو نظاره صبح شدن

چو خوشه گردن دعوی مکش به عالم خاک که برق تیغ حوادث به خرمن است اینجا

(همان، ج ۱، غزل ۵۷۸: ۱۱)

مشبه: تو (ضمیم مستتر در فعل) مشبه به: خوشه وجه شبهه: گردن دعوی برافراختن

- تشبیه مفرد از نوع اضافه تشبیهی

- جام دولت

به ادب نوش، جام دولت را مده از کف زمام دولت را

(همان، غزل ۸۴۸: ۱)

- ریاضِ عشق

در ریاض عشق، بخت سیز را سبزه بیگانه می‌دانیم ما؟؟؟

(همان، غزل ۸۵۷: ۴)

- گوهرِ عشق

گوهر عشق دم به دم سفتن درد خود گفتن است دل ما را

(همان، غزل ۸۴۷: ۸)

- نخلِ قد

نخلِ قدّ تو هم آغوش بلا کرد مرا هوسِ زلف تو همدست صبا کرد مرا

(همان، غزل ۵۲۷: ۱)

- تیغ زبان

عشاق را به تیغ زبان گرم می‌کنیم چون شمع، تازیانه پروانه ایم ما

(همان، غزل ۷۷۸: ۴)

ایهام

«در اصطلاح بدیع آن است که لفظی بیاورند که دارای دو معنی نزدیک و دور از ذهن باشد و آن را طوری به کار ببرند که شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل.» (همایی، ۱۳۸۴: ۲۶۹)

تفاوت ایهام با ایهام تناسب در این است که در ایهام گاه هر دو معنی پذیرفتنی است ولی در ایهام تناسب تنها یک معنی به کار می‌آید و معنی دوم با واژه یا واژه‌های دیگر مراعات نظیر است.. به عبارت دیگر ایهام تناسب آوردن واژه ای است با حداقل دو معنی که یک معنی آن، مورد نظر است. این صنعت نیز با توجه به ویژگی‌هایی که شعر سبک هندی داراست، از نظر صائب دور نمانده و در موارد لزوم در اشعارش نمود پیدا کرده است. البته بسامد آن نسبت به ایهام تناسب کمتر است.

چون ماه مصر عزیز جهان نمی‌گشتم اگر تپانچه اخوان نمی‌نواخت مرا

(صائب، ج ۱، غزل ۶۹۰: ۸)

«عزیز»: پادشاه مصر، عزیز: محبوب.

ز دیده نگران است روشنایی دل که آفتاب، نظربازِ روزن است اینجا

(همان، غزل ۵۷۸: ۸)

«نگران»: نگرنده، نگران: مضطرب.

هر چند عشق بر یک هواست دایم در هر سر حبابی از شوق او هوایی است

(همان، ج ۲، غزل ۲۲۳۴: ۹)

«هوا»: خیال، فکر، میل؛ هوا: هوا.

هست پیوسته به دریای کرم گوهر ما چه کند خشکی عالم به دماغ‌تر ما؟

(همان، ج ۱، غزل ۵۶۰: ۱)

«گوهر»: مروارید؛ گوهر: اصل.

ز حرف پوچ ناصح شورش سودا نگردد کم کف بی مغز نتواند به لنگر کرد دریا را

(همان، غزل ۳۴۹: ۲)

«بی مغز»: تهی؛ بی عقل.

ای شیشه می چند دهن بسته نشینی؟ با جام بکن عقد روان دختر رز را

(همان، غزل ۸۰۵: ۴)

«دهن بسته»: ساکت و خاموش؛ دهن بسته: بسته بودن در شیشه.

تعظیم خاکساران روشنگر وجودست زان جا دهند مردم در چشم توتیا را

(همان، غزل ۸۲۸: ۴)

«مردم»: مردمک؛ مردم: انسان

تا باد صبح طی ننموده است این بساط برخیز و هم‌تی بطلب از جناب شب

(همان، غزل ۹۱۸: ۲۴)

«جناب»: درگاه؛ شخص

نیست جز پاک‌ی دامن گنهم چون مه مصر کو عزیزی که برون آورد از بند مرا؟

(همان، ج ۱، غزل ۵۳۱: ۹)

«عزیز»: فرمانروای مصر؛ شخص عزیز

وقت است بگذریم چو موج از شراب تلخ بیرون کشیم گوهر خود ز آب تلخ

(همان، ج ۲، غزل ۲۳۱۳: ۱)

«گوهر»: مروارید؛ گوهر: اصل

نی در بن بستان سرا تا برگ دارد بی نواست بـسـرگ را از خود بیفشان گر نوا می‌بایدت

(همان، غزل ۹۳۴: ۱۶)

«بی نوا»: بی صدا؛ بی نوا: بیچاره.

هر چند نی به ناله ز دل‌ها گره گشاست از بند خود خلاص نگردد به ناله‌ها

(همان، ج ۱، غزل ۷۹۹: ۶)

«بند»: بند نی؛ قید و بند.

ترک دست و پای کوشش کن که در میدان لاف با همه بی دست و پای گوی از چوگان گذشت

(همان، ج ۲، غزل ۱۳۵۶: ۴)

«بی دست و پای»: گرد بودن گوی؛ کنایه از ناتوانی.

از خلق خوش توان شد در چشم خلق شیرین صبح گشاده رو را انجم زر نثارست

(همان، ج ۱، غزل ۱۸: ۷)

«شیرین»: محبوب؛ معشوقه فرهاد.

قسمت منصور از دار فنا خمیازه بود من کشیدم گوش تا گوش این کمان سخت را

(همان، ج ۲، غزل ۲۲۲۸: ۸)

«دار فنا»: داری که منصور به آن آویخته شد؛ کنایه از دنیا.

کـسـرد اگر شیرین زبانی دیگران را دلپذیر تلخ گویی ساخت در چشم جهان شیرین ترا

(همان، ج ۱، غزل ۲۹: ۹)

«شیرین»: محبوب، معشوقه فرهاد

جسّم

از جمله ویژگی‌های شعر خیال‌انگیز سبک هندی، تجسّم است. در تجسّم، شاعر مسائلی انتزاعی و بی‌تصویر یا امور طبیعی را با ذهن خلاق خود چنان برای مخاطب عینی می‌کند، که می‌توان آن را چون تابلوی نقاشی به تصویر کشید. صائب جزء شاعرانی است که مهارت وی در تجسّم، برای خوانندگان اشعارش مشهود است. علاقه به تصویر سازی‌های غریب، تمایل وی را به این صنعت دو چندان کرده است. از جمله مزایای صنعت تجسّم، دیدن دنیای ذهنی شاعر، با استفاده از تصاویر شگفت‌انگیز است. تجسّم در دیوان صائب را باید تصویر سازی احساسات درونی او دانست که همواره ارتباط تنگاتنگی با صنعت تشخیص دارد.

سیرست چشم شبنم من، ورنه شاخ گل آغوش باز کرده صلا می‌دهد مرا

(همان، غزل ۷۲۲: ۱۰)

نعل ماه نو در آتش اشتیاق روی کیست در تمنای که سرگرم شتاب است آفتاب

(همان، غزل ۸۷۳: ۱۳)

بردار سر ز خواب ازان پیشتر که صبح تیغ جگر شکاف کشد از قراب شب

(همان، غزل ۹۱۸: ۱۰)

از کمند رشته عمر ابد سر می‌کشید خضر اگر می‌یافت پیچ و تاب عشق را

(همان، غزل ۹۵: ۵)

تن ما از الف ز خم نیستان شده است دل ما شیر و تن زخمی ما بیشه ما

(همان، غزل ۵۶۴: ۷)

سینه را مجمر کنم تا دل نمی‌گردد ز آه نیست بس یک روزن این غمخانه پر دود را

(همان، غزل ۴۹: ۵)

طومار ناامیدی ما ناگشودنی است پیچیده ایم در گره اشک و آه خویش را

(همان، غزل ۷۳۳: ۴)

در کدام ساعت سنگین ندانم کوه غم در زمین سینه ما خاکساران جا گرفت

(همان، ج ۲، غزل ۱۳۷۷: ۳)

گر نه از فتنه ایام خبر دارد صبح از چه بر دوش ز خورشید سپر دارد صبح؟

(همان، غزل ۲۲۸۷: ۱)

نیست در سینه ما هیچ به جز داغ جنون جام خورشید زند دور به میخانه صبح

(همان، غزل ۲۲۸۹: ۶)

تر می‌کند به خون شفق نان آفتاب از راستی چه می‌کشد از روزگار صبح

(همان، غزل ۲۲۹۸: ۱۸)

حسن تعلیل

یکی از مهارت‌های عمده صائب آوردن دلایل ادبی برای امور طبیعی است. در دیوان وی به نمونه‌های فراوانی از حسن تعلیل بر می‌خوریم که نشان دهنده تخیل خلاق اوست. با توجه به نگاه تازه ای که صائب به امور روزمره داشته، حسن تعلیل را باید از جمله عناصری دانست که فضایی نو و خیالی در شعر وی ایجاد کرده است. خلق دلایل ادغایی برای امور روزمره از جمله عواملی است که بر جذابیت شعر می‌افزاید و این دلایل باید به گونه ای باشد که بتواند خواننده را قانع کند. با وجود این که حسن تعلیل واقعی نیست، به دلیل خیال انگیزی آن، مخاطب آن را از علت اصلی نیز دلپذیرتر می‌یابد. زیرا برای مطالبی که اظهار می‌شود، شاعر توجیحات ظریف و لطیف ادبی ارائه می‌دهد. اگر تعلیل لطیف و ادبی نباشد و بیشتر جنبه علمی داشته باشد، نمی‌تواند نظر مخاطب را به خود جلب کند. در شعر صائب حسن تعلیل‌ها آن چنان با هم در آمیخته‌اند که دریافت خیالی بودن آنها برای مخاطب، نیاز به دقت فراوان دارد.

در ذیل، برای آگاهی بیشتر به نمونه‌های زیبایی از آن اشاره می‌کنیم:

ز روی انجم از شب زنده داری نور می‌بارد

تو هم چون شمع، قدی راست کن مردانه در شب‌ها

(همان، ج ۱: غزل ۴۶۲: ۸)

افتادگی برآورد از خاک دانه را گردنکشی به خاک نشاند نشانه را

(همان، غزل ۷۴۷: ۱)

تا شب‌نم افتاده بر افلاک برآید خورشید جهانتاب فروشته رس‌ها

(همان، غزل ۸۲۷: ۵)

از آن خورشید بر گرد جهان سرگشته می‌گردد که بر فتراک صاحب دولتی بندد سر خود را

(همان، غزل ۳۵۹: ۳)

تعظیم خاکساران روشنگر وجودست زان جا دهند مردم در چشم توتیا را

(همان، غزل ۸۲۸: ۴)

باشد قده همیشه ز افتادگی عزیز از سرکشی کنند نگوئسار شیشه را

(همان، غزل ۷۴۳: ۹)

از آن هر دم بود جایی درین ظلمت سرا سالک که گردد خواب تلخ از بستر بیگانه در شب‌ها

(همان، غزل ۴۶۲: ۳)

بود لازم غضب را دل سیاهی پلنگ از خشم، دایم داغدارست

(همان، ج ۲، غزل ۲۲۳۹: ۷)

صدف به خاک نشسته از گرانباری حباب تاج سر بحر از سبکباری است

(همان، غزل ۱۷۶۴: ۸)

مباش وقت سحر بی ستاره‌ریزی اشک که نور چهره گردون ز گریه سحری است

(همان، غزل ۱۷۶۵: ۸)

نصیب پاک دهانان بود حلاوت عیش شکر ز چرب زبانی حصار بادام است

(همان، غزل ۱۷۱۳: ۵)

اگرچه زلف ترا دل ز کفر تاریک است ز خط، لب تو گناهی به توبه نزدیک است

(همان، غزل ۱۶۹۹: ۱)

از آن در فیض همیشه باز می‌باشد که روی خویش نیارد به هیچ در محتاج

(همان، غزل ۲۲۷۳: ۱۸)

گهر از ته نشینی یافت صائب این سرفرازی سبک قدری چو کف لازم بود بالانشینی را

(همان، ج ۱، غزل ۴۴۷: ۸)

ز دندان ترا داده‌اند آسیابی که سازی ملایم تو گفتار خود را

(همان، غزل ۸۴۴: ۹)

ابداع

«در لغت به معنی نو آوری و چیز تازه آوردن است و در اصطلاح آن است که چندین

صنعت بدیعی را یکجا بیاورند.» (فشارکی، ۱۳۷۹: ۱۳۲)

صائب از جمله شاعران چیره دست، در استفاده از صنعت ابداع است. با توجه به تک بیتی بودن شعر وی، استفاده از صنایع مختلف در یک بیت برای این شاعر عاملی است تا مضامین مورد نظر خود را، در یک بیت ارائه دهد. این امر خود نشان دهنده تبخّر وی در استفاده از صنایع مختلف است. کنار هم قرار گرفتن صنایع مختلف - به خصوص صنایع معنوی - از جمله عواملی

است که باعث ایجاد پیچیدگی در شعر و دیوان وی گردیده است. همراهی تلمیح، تناسب و تمثیل در یک بیت، از جمله مواردی است که در دیوان وی بسامد بالایی دارد.

در کمال حسن دارد خال بیش از دلف دخل از رضای مور زنهار ای سلیمان سر مپیچ

(صائب، ج ۲، غزل ۲۲۷۷: ۷)

تلمیح، تمثیل، تناسب.

بلاست نفس، عنان چون ز دست عقل گرفتن عصا چو از کف موسی فتاد ثعبان است

(همان، غزل ۱۷۲۰: ۶)

تلمیح، تمثیل، تناسب.

جلوه حسن ز کوته نظران مستغنی است نیست عیسی به نظر بازی سوزن محتاج

(همان، غزل ۲۲۷۱: ۴)

تلمیح، تمثیل، تناسب، تشخیص.

می شود جان‌های روشن تیره از تردامنی در سیه رو کردن آئینه‌ها آب آتش است

(همان: غزل ۱۰۰۹: ۹)

تمثیل، کنایه، تضاد.

بی‌قراری باعث آرامش دل شد مرا آن چنان کز جنبش گهواره، طفل آرام یافت

(همان، غزل ۱۳۶۷: ۳)

تمثیل، پارادوکس، تناسب.

دهن تیشه فرهاد به خون شیرین شد به چه امید کند کار، هنر پیشه ما

(همان، ج ۱، غزل ۵۶۴: ۴)

تلمیح، ایهام تناسب، تشخیص.

جگر دانه تسبیح از آن سوراخ است که به سررشته زَنار رساند خود را

(همان، ج ۱، غزل ۴۹۹: ۱۳)

تشخیص، حسن تعلیل، تناسب.

نتیجه

دیوان صائب، شامل غزل‌های بسیاری با وزن وقافیۀ همانند است که غالباً در این گونه غزل‌ها، بعضی ابیات و مصرع‌ها تکرار شده است. حتی گاهی ابیات با تغییر یک کلمه که قافیه یا ردیف باشد، تجدید می‌شود. صائب از جمله شاعرانی است که در تمام فنون سخن طبع آزمایی کرده، ولی اختصاص و اهمیّت او در غزلسرایی است و تنها به این عنوان شناخته می‌شود. شیوه وی در شاعری استفاده از تمثیل‌ها و ابیات کنایی با غلو فراوان است.

وی شاعری مبدع و مضمون آفرین است و از این حیث شخصیت ممتازی میان گویندگان پیدا کرده است. شعر وی بیان‌کننده نکات مهم اجتماعی است. طی بررسی‌هایی به عمل آمده در فصول گذشته، آنچه برای ما آشکار شده، معنی‌گرایی این شاعر بزرگ است. زیرا که وی هر چند از صنایع مختلف، با مهارت خاص خود استفاده کرده، اما تمام تلاش‌های او، به منظور آفرینش مضمونی تازه و نو بوده است. نگرش عامیانه این شاعر، مثل‌ها و کنایات فراوانی را در دیوان وی جا داده که بر زیبایی و جذابیت شعر وی افزوده است، هرچند صائب از صنایع فراوانی در یک بیت استفاده می‌کند، اما استفاده از مثل‌ها و تشبیهات حسی، درک مطلب را برای عامه، آسان کرده است. درصد صنایع معنوی در دیوان وی به مراتب فراوان‌تر از صنایع لفظی است و باید او را متمایل به صنایع معنوی دانست تا لفظی. در استفاده از صنایع مختلف تنها شیوه قدما را در پیش نگرفته و در استفاده از این صنایع به خلاقیت‌هایی دست زده که قابل توجه است. بسامد دو صنعت تمثیل و کنایه در دیوان وی بیشتر از صنایع دیگر است و آنچه که بیشتر موجب برقراری ارتباط او با مخاطبین می‌گردد، این دو صنعت مهم است و در پایان باید گفت دیوان صائب مجموعه‌ای از مضامین متنوع، عشقی، مدحی، عرفانی و پندآموز است که می‌تواند مورد توجه گروه‌های مختلف اجتماعی واقع شود.

منابع و مأخذ

- ۱- درگاهی، محمود. نقد شعر در ایران. تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- ۲- دریاگشت، محمدرسول. صائب در سبک هندی در گستره تحقیقات ادبی. تهران: نشر قطره، ۱۳۸۰.
- ۳- شجیعی، پوران. صور معانی شعر فارسی در مکتب درونگری. تهران: انتشارات زوآر، چاپ اول، ۱۳۶۲.
- ۴- شفیعی کدکنی، محمدرضا. صور خیال در شعر فارسی. تهران: انتشارات آگاه، چاپ سوم، ۱۳۶۶.
- ۵- شمیسا، سیروس. بیان، تهران: انتشارات فردوس، تهران، چاپ نهم، ۱۳۸۱.
- ۶- _____ . سبک شناسی شعر. ج دوم. تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۷۵.
- ۷- _____ . فرهنگ تلمیحات. تهران: انتشارات فردوسی، چاپ اول، ۱۳۶۶.
- ۸- _____ . نگاهی تازه به بدیع. تهران: انتشارات فردوس، چاپ سوم، ۱۳۸۱.
- ۹- صادقیان، محمدعلی. زیور سخن در بدیع فارسی. مرکز انتشارات علم و صنعت ایران، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- ۱۰- رضائزاد «نوشین»، غلام‌حسین. اصول علم بلاغت. انتشارات الزهراء، چاپ اول، ۱۳۶۷.
- ۱۱- صائب تبریزی، میرزا محمدعلی. دیوان. (ج ۱ و ۲)، به اهتمام و تصحیح محمد قهرمان. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۷.
- ۱۲- فتوحی، محمود. نقد ادبی در سبک هندی. تهران: نشر سخن، چاپ اول، تهران ۱۳۸۵.
- ۱۳- کزازی، میر جلال‌الدین. بیان (۱). تهران: نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- ۱۴- گلچین معانی، احمد. فرهنگ اشعار صائب. ج اول. تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۳.
- ۱۵- موسوی، میر نعمت‌الله. فرهنگ بدیعی. تبریز: انتشارات احرار، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- ۱۶- وحیدیان کامیار، تقی. بدیع از دیدگاه زیباشناسی. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۸۳.

Rhetorical aspects in Saeb sonnets

Mohammadvali Mardani¹, Roghayeh Rezaei Ph.D.², Hesam Rezaei Ph.D.³

Abstract

Saeb Tabrizi is one of the most prolific poets of the 11th century AH and one of the greatest poets of Indian style. The subtlety and coordinates of the Indian style are most evident in his poetry, and the beauty and strangeness of his poetry is due to the novelty of the themes and the bias of his poetic experiences and images - he has used poetic images to serve his emotions, feelings and thoughts. The existence of many poetic industries in Saeb's divan and the complexity of his poems is quite obvious. To express his ideas and experiences, Saeb uses special industries in his poems, which are the result of his creative mind and the result of his travels to India. He intends to present the different themes to the reader as compactly as possible and in a bit with a semantic load. Considering that the effect of some rhetorical aspects in Saeb's poetry is greater than others, this research is on the aspects that have been influential in his poetry with high frequency.

Keywords: Indian style, Saeb Tabrizi, literature, rhetorical beauties

1. PhD Student in Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Ghaemshahr Branch, Ghaemshahr, Iran.

Email: m.mardani@Quemiau.ac.ir

2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Ghaemshahr Branch, Ghaemshahr, Iran. (Author)

3. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Ghaemshahr Branch, Ghaemshahr, Iran.